



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جرعه جام

مولد جام و رشحه قلم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار

به دو معنی تخلصم جامی است

ادیب دانشمند، شاعر رایومند، عالم عامل و عارف کامل، نویسنده نامی، نحوی سترگ و حکیم بزرگ، نامبردارترین شاعر دوره تیموری در بیست و سوم شعبان ۸۱۷هـ/۱۴۱۴م. در قصبه خرچرد جام مرغ جانس از فراز سدره عالم پاک بر خراب آباد دنیای خاک فرود آمد، به فرمایش استاد: او ملک بود و ز فردوس برین پرواز کرد
در خراب آباد دنیا نغمه جان ساز کرد

جام او از باده عشق خدا لبریز بود

زین سبب جامی شد و در جام کشف راز کرد

جرعه جامی ز جام شیخ الاسلامی چشید

خم وحدت را برای جرعه نوشان باز کرد

گشت طاووس برین دامن کشان روی زمین

در گلستان ادب با پر عرفان ناز کرد

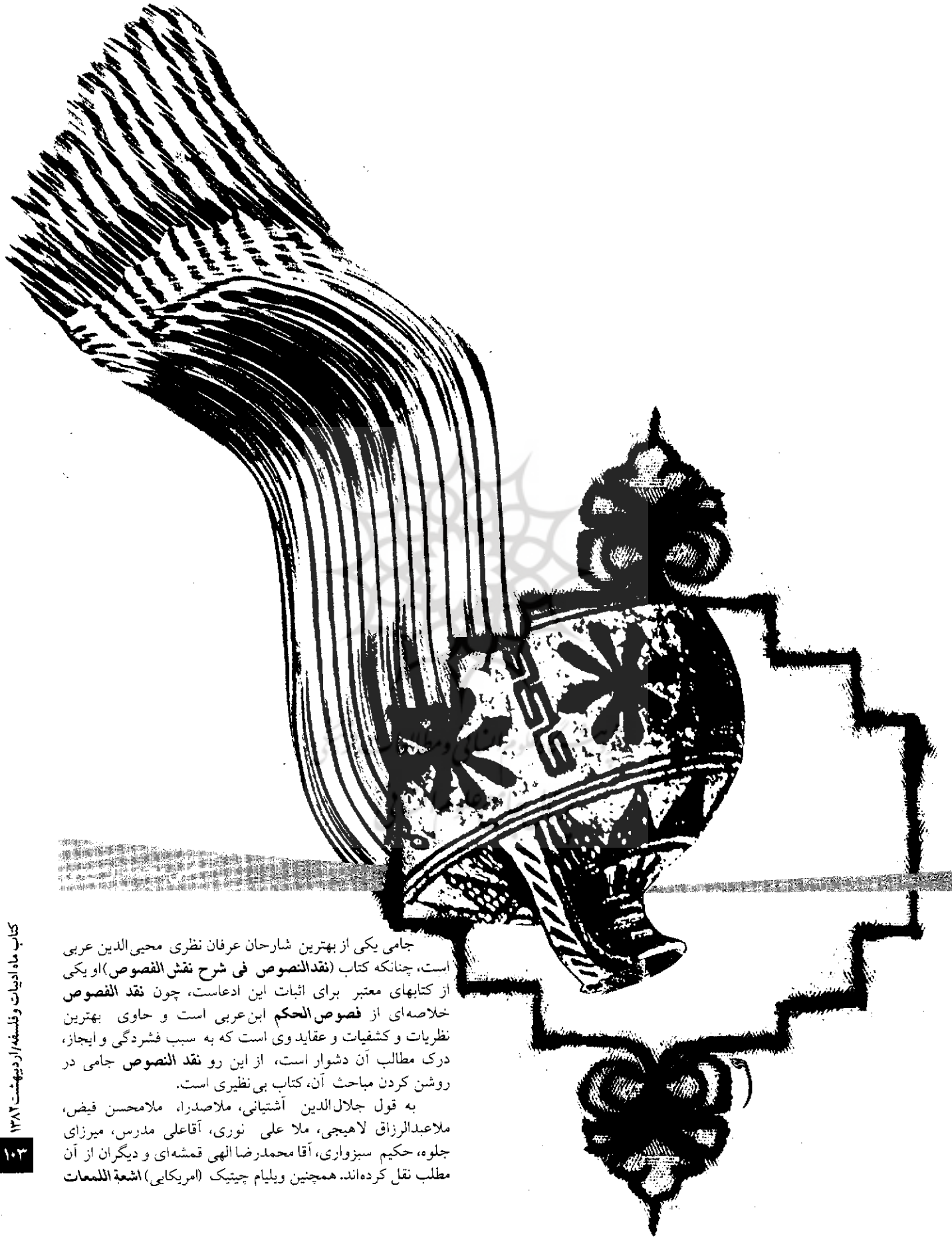
و به فرموده خود جامی:

به هشتصد و هفده زهجرت نبوی

که زد زمکه به یثرب سرادقات جلال

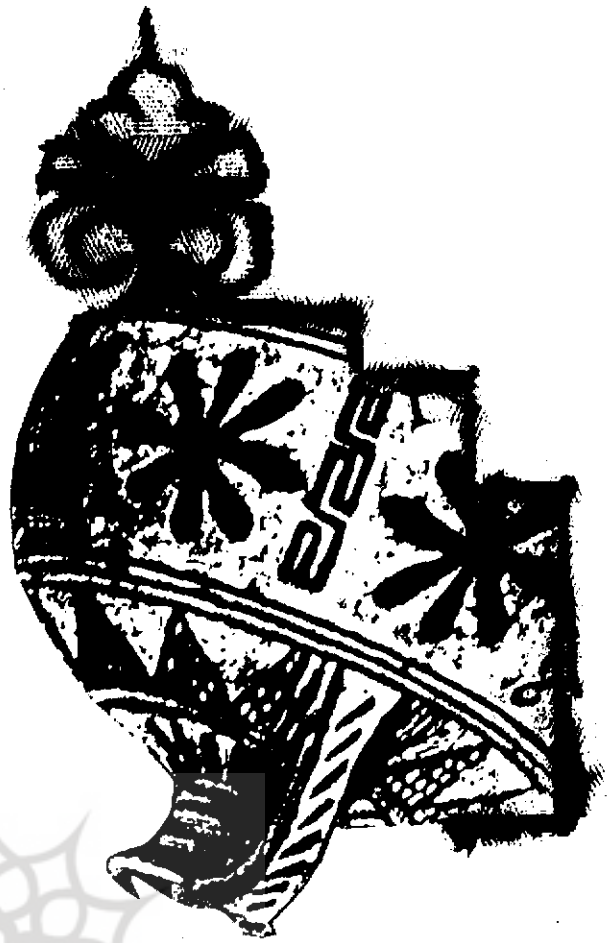
ز اوج قله پروازگاه عز و قدم

بدین حضيض هوا سست کرده ام پروبال



جامی یکی از بهترین شارحان عرفان نظری محیی‌الدین عربی است، چنانکه کتاب (نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص) او یکی از کتابهای معتبر برای اثبات این ادعاست، چون نقد الفصوص خلاصه‌ای از فصوص الحکم ابن عربی است و حاوی بهترین نظریات و کشفیات و عقاید وی است که به سبب فشردگی و ایجاز، درک مطالب آن دشوار است، از این رو نقد النصوص جامی در روشن کردن مباحث آن، کتاب بی‌نظیری است.

به قول جلال‌الدین آشتیانی، ملاصدرا، ملامحسن فیض، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ملا علی نوری، آقاعلی مدرس، میرزای جلوه، حکیم سبزواری، آقا محمد رضا الهی قمشه‌ای و دیگران از آن مطلب نقل کرده‌اند. همچنین ویلیام چیتیک (امریکایی) اشعة اللمعات



کسی که جانش از نکته وحدت چون ماهی از دریا نمی شکبید هر چند
از جدایی معشوق دم به دم می نالد لیکن یک نفس خود را از او جدانمی داند:
جان جامی زنکنه وحدت

نشکبید چو ماهی از دریا
می نالم از جدایی تو دم به دم چونی
وین طرفه تر که از تو نیم یک نفس جدا

مدهوش و از خود بیخودی که بهره ذوق مستان را در جرعه
جام محمدی می جوید:
بهره نیابی زدوق مشرب مستان

تابخشی جرعه ای ز جام محمد(ص)
صوفی ای صافی دل که به چاکری پرده چشم مرصع به گوهرش
رافرش حریم شحنه نجف سلطان عارفان سرور مردان عالم می سازد:
گر برده های چشم مرصع به گوهرم
فروش حریم قبر تو گردد زهی شرف
سالک شیفته ای که سراغ قافله سالار راه عشق را در وجود
تابناک شیر خدا می جوید و توصیه می کند:
جامی، از قافله سالار ره عشق ترا

گر بپرسند که آن کیست؟ علی گوی علی
بیرو مذهب عشاق و نغمه پرداز عشق که به غلامی پای خدام
مرفد سردار خونین صحرای آزادگی را بر سر خود افتخار و تیرک
می داند و با پای دیده به پایوسش می شتابد:
کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
خدّام مرفدش به سرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

مداح و مادح اهل البیت و صافی ضمیر و دوستدار قره العین
سیدالشهداء زینت پرستندگانی که حبشان را دلیل صدق و صفا و
قربشان را پایه علو و جلال و بغضشان را نشان کفر و نفاق و بعدشان
را مایه سرکشی و ضلال به ترجمه می سراید:
حب ایشان دلیل صدق و وفای

بغض ایشان نشان کفر و نفاق
قربشان پایه علو و جلال
بُعدشان مایه عتو و ضلال

محب و دلنده حضرت رضا(ع) و آل طه و یاسینی که با
چشیدن لذت تیغ مهرش دیگر از خنجر مخالف نمی هراسد
جو جامی چشد لذت تیغ مهرش

چه غم گر مخالف کشد خنجر کین
دوستدار آل رسول و اهل البیتی که جوهر و روشنایی وجود
خود را از فیض مشعل فروزان و منور آنان می داند:
دوستدار رسول و آل ویم

دشمن خصم بدخصال ویم
جوهر من زکان ایشان است
رخت من از دکان ایشان است

جامی را یکی از عالی ترین آثار به زبان فارسی و کم نظیر در عرفان و
تصوف می داند و معتقد است برای آشنایی با افکار شعرای فارسی
زبان مثل عطار، مولوی، سنایی و دیگر عرفای ایرانی بهترین کتاب است
که باید در دانشکده های ادبیات تدریس شود.

نیز تذکره ارزشمند نفعات الانس و کتابها و رساله هایی چون
لواعج و لواعج، بهارستان و مثنوی مشهور هفت اورنگ و شرح دو
بیت از مثنوی مولوی، شواهد الربوبیه و دیگر آثار که تا پنجاه و چهار
و بیشتر نیز گفته اند، هر کدام به تنهایی بیانگر شخصیت علمی، ادبی
والا و کم نظیر جامی است. اگر دیوانش را - «که فارس زبانان کمتر
بدان توجه کرده اند و غزلیات خوب آن را که تمامی هفت بیتی است
کمتر می شناسند و اروپاییان به ویژه ادیبان آلمانی بیشتر به آن
پرداخته اند» - مرور کنیم به جز ناله های عاشقانه و پر شور به درگاه
حق تعالی به نواهای پرسوز و گداز و اشعار عاشقانه و اردنمندانه اش
درباره خانواده حضرت رسول و ائمه اطهار علی(ع) و حسین بن علی(ع)،
زین العابدین(ع) و حضرت رضا(ع) برمی خوریم که شور و حال و
لطفی دیگر دارد و برخلاف اتهام تعصب مذهبی نسب به این شخصیت
عالیقدر در این مورد وی را شیعه تر از شیعه می یابیم که برای نمونه
در پایان همین مقاله برخی از آن اشعار خواهد آمد. اما با وجود این و
آن همه خدمات ارزنده و آثار فراوان در زمینه های گوناگون علمی،
عرفانی، ادبی و دینی، به قول استاد حکمت «به خاطر پاره ای تعصبات
مذهبی و تبلیغات تعمودی دوره صفویه مقام و منزلتی که درخور مقام
شامخ و لایق شان سامی او باشد تا حدودی کم رنگ شده است و
تقریباً مورد بی مهری واقع گردیده است» آن هم کسی که از مجموعه
آثارش نجوای عاشقانه فقر و فنا و خاکساری به آستان ربوبی به فریاد
است. دل به حق باخته ای که صدای صیحه اش از ذروه لامکان
گذشته است:

تو چه مظهري که صدای صیحه صوفیان
گذرد ز ذروه لامکان که خوشا جمال ازل خوشا

همچو سلمان شدم ز اهل البیت

گشت روشن چراغ من زان بیت
اهل همتی که به جام خسان لب نمی آید و بار منت دونان
نمی کشد و به مدح ادانی و اراذل، نامه سیاه نمی کند. در مدیحه اش
نه معنی حرص و آزیمایی است نه به دنبال قطعه تقاضایی دیوان
شعرش غزل عاشقان شیدایی است و شعرش پالایش آب دیده و
خون جگر بیدلان سودایی، مدح شاهانش از سراسندعای آنها و نه
خوش خاطری و طنازی شاعر، چنانکه خود می سراید:

لب نیالیند اهل همت از خوان خسان

درخور دندان انجم گرده ماه و خور است

من آن نیم که زبان زا به هرزه آلام

به مدح و ذم خسان نوک خامه فرسایم

هست دیوان شعر من اکثر

غزل عاشقان شیدایی

مدح شاهان در او به استدعاست

نه زخوش خاطری و خودرایی

زان مدایح به خاطرات نرسد

معنی حرص و آزیمایی

هیچ جا نبود آن مدایح را

در عقب قطعه تقاضایی

سائک صادقی که بساط مریدی و مرادی و دکان صوفیان ریایی
را به باد انتقاد می گیرد و طریق آنان را قوادی و فریب می خواند و
رهروان راستین را از آنان بر جزد می دارد:
حذر از صوفیان شهر و دیار

این نه صوفی گری و آزادی است

همه نامردمند و مردم بخوار

بلکه کیدی گری و قوادی است

بی پروایی که بی مهابا بر واعظان متظاهر و پرمدها و شیخان
نارسیده و بی مایه می تازد و طریق آنان را دام زرق و نیزنگ معرفی
می نماید:

آسودگی مجوی زواعظ که خلق را

جز درد سر نمی دهد از بانگ و مشغله

روشن نشد زپرتو گفتار او دلی

کی کرم شب چراغ کند کار مشغله

شیخان نارسیده چه دانند قدر عشق

کم جوی طعم پختگی از میوه های خام

از زرق و حیلہ دام به هر سو نهاده اند

تا آورند مرغ دل جاهلی به دام

و به خاطر بیزاری از همین زهد ریایی و صوفیان و مشایخ دروغین
چون حافظ طریق ملامت می گیرد تا مخالفت خود را با آنان اعلام دارد:
ز راه زهد و سلامت قدم بکش جامی

چو طور عشق و ملامت ترا مسلم شد

جامی من و جام می و قلابی و رندی

چون زهد و صلاح از من گمراه نیامد

و برخلاف آداب و رسوم چون شیخ صنعان هر چه دارد در گرو
خمار می کند:

دلق و سجاده جامی نه پی زرق و ریاست

هر چه دارد همه بهر گرو خمار است

او بسان شاعران عاشق پیشه ای چون حافظ، مولوی، عطار... از
وسوسه خانقاه و مدرسه از خرقة سالوس و ریا رسته است و در
میخانه معرفت باده عشق و صاف صفا را از جام مصفا نوشیده است:
خرم دل آنها که به میخانه نشستند

وز وسوسه خانقه و مدرسه رستند

چون پرده ما جامعه تقوا بپردند

چون توبه ما خامه فتوی بشکستند

دلم از خم صفا جام مصفا زده است

هستم سنگ بر این ساغر مینازده است

رندی است پاکباز و خراباتی و عاشق پیشه که در طی طریق

عشق و از خود رهایی، همت از پیر مغان می طلبد و طعنه زاهد ریایی

را بر خود فضیلت می شمارد:

عاشق و رندم و خراباتی

فارغ از زاهد مناجاتی

همت از پیر مغان خواه که از خود برهی

جز بدان بدرقه مشکل شود این مرحله طی

مرا به رندی و مستی که طعنه زد زاهد

نه طعنه بود که شرح فضیلت من کرد

کسی که هسته و اساس عرفان و تصوف را در اسلام می داند

یعنی زمینه های فکری او را در فلسفه و تصوف در تعالیم اسلامی باید

جست چنانکه خود می گوید:

حکمت یونانیان پیغام نفس است و هوا

حکمت ایمانیان فرموده پیغمبر است

نامه کش عنوان نه قال الله یا قال النبی است

حاصل مضمون آن خسران روز محشر است

نیست جز بوی نبی سوی خدا رهبر ترا

از علی (ع) جو بو که بوی بوعلی مستقدر است

و در سیر و سلوک چون مولانا و حافظ معتقد به کشش الهی:

ساکتات بی کشش دوست به جایی نرسند

سالها گرچه در این راه تک و پوی کنند

و در طریق عشق و اشراق چنانکه مولوی پای استدالیان را

چوبین می داند و حافظ حکمت را از گشودن آن معما عاجز می داند

جامی نیز با آنان همصداست:

نشد ز علم مجرد چو کام من حاصل

زدم قدم به صف صوفیان صافی دل

که نیست مقصدشان از علوم جز اعمال

و چون مولانا، مست عشق اوست:

چو مولانا است جامی مست عشقت

تو بارخسار رخشان شمس تبریز
و چون حافظ در حل مشکل عشق از ساقی و می مدد می جوید:
چو افتد مشکلی جامی به ساقی گوی چون حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
الا یا ایها الساقی می آمد حل مشکلا

زمی مشکل بود توبه ادر کاساً و ناولها
و از گفته عطار بوی عشق را شنیده است:
بوی عشق از گفته عطار عالم را گرفت

خواجه مزکوم است از آن منکر بود عطار را
سفرش بیان عشق و شرح داغ عشق و دیوانش دیوان اعمال:
شعر من جامی! بیان عشق و خون خوردن بود

این نه دیوان غزل دیوان اعمال منست
هست بر هر حرف جامی صد رقم از داغ عشق
شرح این داغ است هر حرفی که بر اجزای اوست

در شرح بیت نخست مثنوی مولانا (بشنو از نی...) نوا در می دهد
که:

کیست نی؟ آنکس که گوید دم به دم

من نیم جز موج دریای قدم
از وجود خویش چون گشتم تهی
نیست از غیر خدایم آگهی

فانی از خویشم من و باقی به حق
در لباس هستیم یکبارہ شق
آرمیدم با حق و از خود رمید

آن دهم بیرون که حق در من دمید
هست از این خوش لحنهای جانفزا
مثنوی در شش مجلد یک نوا

و...
سرانجام متواضعانه این سوز و گداز را به خود مولوی وامی گذارد:
هیچ زان به نیست کاین امر خطیر

و اگذارم هم بدان صافی ضمیر
در باره حلاج که قبولش معمولاً نشانه عرفان عاشقانه است در
پایان غزلی چه زیبا می گوید:

جامی اسرار مکن فاش که در مذهب قوم
نه زبان محرم این راز نماید نه قلم
همه دانند کز افشای چنین معنی رفت

صاحب قول انا الحق به سردار ستم
در پایان برخی ستایشهای عاشقانه و سینه چاکانه جامی را در
وصف مولا علی (ع) به عنوان حسن ختام زمزمه می کنیم، وی نیز

چون سعدی که وقتی به مدح علی (ع) می رسد همه وجودش شلعه ور
می شود که: «کس را چه زور و زهره که وصف علی کند» یا مولوی
که می گوید:

این کفر نباشد سخن کفر نه اینست

تا هست علی باشد و تا بود علی بود
هم آدم و هم نوح و هم ادریس و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داوود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود...
جامی نیز عاشقانه ترین ستایشها را از حضرت امیر نموده است:

جامی از قافله سالار ره عشق ترا
گر بیرسد که آن کیست؟ علی گوی علی

شیر خدا شاه ولایت علی
صیقلی شرک خفی و جلی

قد بدا مشهد مولای اینخواجملی
که مشاهده شد از آن مشهدم انوار جلی

و به حضرت امیر می گوید:
خوشحالم از تلافی خدام روضه ات

باشد کم تلافی عمری که شد تلف
و این خاکساری:

جا در جوار او کن و فارغ شو از بلا
دم از ولای او زن و فارغ شو از ندم

از عاصیان امت احمد کمینه ایست
بر وی ترحمی بکن ای قبله اُمم

جامی غلام تست نه مداح یا علی
او را چه حد لاف غلامیت بلکه کم

و یا این ستایش قلبی زیبای وی:
اصبحت زائراً لک یا شحنة النجف

بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف
تو قبله دعایی و اهل نیاز را

روی امید سوی تو باشد ز هر طرف
می بوسم آستانه قصر جلال تو

در دیده اشک عذر ز تقصیر ماسلف
گر پرده های چشم مرصع به گوهرم

فرش حریم قبر تو گردد زهی شرف
خوشحالم از تلافی خدام روضه ات

باشد کم تلافی عمری که شد تلف
رو کرده ام ز جمله اکتاف سوی تو

تا گریم از حادثه دهر در کنف



ز شوق جام تو «جامی» همی نهم لقب خود

بدین وسیله اگر جرعه‌ای ز جام تو یابم
آن وقت شاه اسماعیل صفوی دربارهٔ چنین شخصیت ممتاز و
فروزانه‌ای گفته بود (در فتح هرات) هر جا نام جامی دیدند آن را خامی
کنند که خواهرزاده جامی، مولانا هاتقی، این دو بیت را گفته، برایش
فرستاده بود که در کتاب تحفه سامی اثر سام میرزا پسر شاه اسماعیل
که برخلاف پدر به جامی ارادت داشته، آمده است:

بس عجب دارم از انصاف شه کشورگشای
آنکه گردون بر درش عمری غلامی کرده است
کز برای خاطر جمعی لوند ناتراش

نقطه جامی تراشیده است و خامی کرده است
وی پس از عمری خدمت به عالم علم و ادب و عرفان و به جا گذاشتن
آثاری ارزنده در ۱۸ محرم ۸۹۸ / ۱۴۹۲ در هرات به دیدار معشوق
خویش شتافت و کنار استاد و مرشدش مولانا سعدالدین کاشغری با
مرازم باشکوهی به خاک سپرده شد.

بر روی عارفان ز تو مفتوح گشته است

ابواب کنت کت ز به مفتاح من عرف

خضم تو سوخت در تب تب چو بولهب

نادیده از زیانه قهرت هنوز تف

رفت از جهان کسی که نه بی برین تورفت

لب بر نفیر یا اسفاد دل پر از اشف

ناجنس را چه حد که زند لاف حب تو

او را بود به جانب موهوم خود شعب

مشکل بود زخوان نوالت نواله یاب

خر سیرتی که دیده بر آبت یا علف

جامی ز آستان تو کانجا پی سجود

هر صبح و شام اهل صفای کشند صف

گردی به دیده رفت و به حبیب صبا نهفت

اهدی الی احبة اشرف التحف

خالی از لطف نیست که در پایان، گفته‌های وی را درباره

تخلصش یاد کنیم که فرمود:

مولد جام ورشحه قلمم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار

به دو معنی تخلص جامی است

به جز این دو مورد (تولد در جام و ارادت به شیخ احمد جامی

معروف به زنده پیل) شوق به جام ساقی لم یزلی را نیز علت تخلص

خود یاد کرده است:

منابع:

۱. اشعه اللمعات (جامی)
۲. دیوان جامی (یژمان بختیاری)
۳. دیوان کامل جامی (هاشم رضی)
۴. دیوانهای غزلیات و دفاتر شعری جامی در کتابخانه آستان قدس رضوی (خطی و چاپی)
۵. شرح دو بیت مثنوی (جامی)
۶. کتاب جامی (استاد علی اصغر حکمت)
۷. لوایح و لواام (جامی)
۸. مصباح الهدایه (عزالدین محمود کاشانی)
۹. مقامات جامی از نظامی باختری (نجیب مایل هروی)
۱۰. مکتب حافظ (دکتر منوچهر مرتضوی)
۱۱. نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص (ترجمه ویلیام جیتیک)